



خاطره سفر دانشجویی به راهیان نور
فاطمه سادات ابراهیمی

سرشناسه : ابراهیمی، فاطمه سادات، ۱۳۸۲-
 عنوان و نام پدیدآور : همیشه باورم که وقت رفتنه : خاطره سفر دانشجویی
 به راهیان نور/ فاطمه سادات ابراهیمی.
 مشخصات نشر : قم: افروغ، ۱۴۰۳.
 مشخصات ظاهری : ۱۱۴ص.: مصور.؛ ۵/۱۴×۲۱/۵س.م.
 شابک : 978-622-8048-25-3
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : همیشه باورم که وقت رفتنه
 عنوان دیگر : خاطره سفر دانشجویی به راهیان نور.
 موضوع : ابراهیمی، فاطمه سادات، ۱۳۸۲- -- خاطرات
 موضوع : راهیان نور، جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- میدان های
 جنگ -- خاطرات، -- Battlefields -- 1980-1988 Iran-Iraq War
 ، Rahian-e nur tours*، Personal narratives
 رده بندی کنگره : ۱۶۱۲DSR
 رده بندی دیویی : ۰۸۴۳/۹۵۵
 شماره کتابشناسی ملی : ۹۸۲۶۰۱۵



عنوان: همیشه باورم که وقت رفتنه
 نویسنده: فاطمه سادات ابراهیمی
 ناشر: افروغ
 نوبت و سال چاپ: اول/۱۴۰۳
 صفحه آرا و طراح جلد: نجمه بهروز
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۴۸-۲۵-۳
 تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
 قیمت: ۱۲۰ هزار تومان

انتشارات افروغ: پردیسان، بلوار بهشت، خیابان ملت، ساختمان کرانه ۴- واحد ۹
 تلفن: ۰۹۱۲۷۵۳۴۶۸۳-۰۹۳۳۳۰۳۸۶۹۰

فهرست

۵.....	مقدمه
۷.....	توضیحات نویسنده
۹.....	ایستگاه: گلزار شهدای شهرمون
۱۳.....	ایستگاه دوم: یه شروع قشنگ
۱۵.....	ایستگاه سوم: اولین نماز
۱۷.....	ایستگاه چهارم: منطقه عملیاتی دو کوهه
۲۳.....	ایستگاه پنجم: اردوگاه شهید مهدی زین الدین
۳۱.....	ایستگاه ششم: صبح زود
۳۵.....	ایستگاه هفتم: کانالی به نام کانال کمیل
۴۱.....	ایستگاه هشتم: و حالا فکه
۴۵.....	ایستگاه نهم: دهلاویه و چمران
۴۹.....	ایستگاه دهم: اردوگاه شهید حبیب اللهی
۵۳.....	ایستگاه یازدهم: صبحانه خوشمزه!
۵۷.....	ایستگاه دوازدهم: کربلای ایران
۶۵.....	ایستگاه سیزدهم: طلاییه زیبا
۶۹.....	ایستگاه چهاردهم: داستانی عجیب در نهر خین
۷۷.....	ایستگاه پانزدهم: قلب راهیان نور (شلمچه)
۸۷.....	ایستگاه شانزدهم: پادگان شهید مهدی باکری
۸۹.....	ایستگاه هفدهم: شروع روز پر ماجرا و اروند زیبا
۹۵.....	ایستگاه هجدهم: یادمانی در بین راه

- ایستگاه نوزدهم: بیمارستان صحرایی ۹۹
- ایستگاه بیستم: خداحافظی در معراج شهدا ۱۰۱
- ایستگاه بیست و اول: شب آخر ۱۰۵
- ایستگاه بیست و دوم: وداع با شهید گمنام پایگاه ۱۰۷
- ایستگاه بیست و سوم: حوض خون ۱۱۱



مقدمه

بسم رب الشهداء و الصديقين

شهدا در قهقهه مستانه شان و در شوق وصالشان عند ربهم یرزقونند.
من از وقتی که یادم میاد علاقه خاصی به شهدا داشتم، همیشه کتاب‌های
مربوط به زندگی شهدا رو می‌خوندم و همیشه برای مظلومیتشون، بی اختیار
گونه‌هام خیس می‌شد...

وقتی داستان‌های قشنگِ زندگی‌های قشنگشون رو مطالعه می‌کردم، لذت
می‌بردم از این همه خوب بودن، این همه زلال و معنوی بودن و این همه
بی‌توجهی به مادیات دنیا که ارزشی براشون نداشت ...

گاهی با خودم فکر می‌کنم، تکه ما همه چیز رو اشتباه گرفتیم و داریم راه رو
اشباهی میریم، آخه حس می‌کنم همه اولویت‌های ما با اونا فرق داره...!
بابت چیزهای کوچیک و بزرگی که تو زندگی هامون پیش میاد، کلی حرص
می‌خوریم و خودمون رو عذاب میدیم، همش در حال فکر کردن به مشکلات و
چیزهای منفی هستیم و از طرفی سعی می‌کنیم هر جوری شده به هر چیزی که
تو این دنیا می‌خواهیم برسیم و گاهی برای این رسیدن، کارهایی می‌کنیم که
ای کاش نکنیم...!

این بار تصمیم گرفتم بعد از مدت‌ها قلم به دست بودن، از شهدا و برای شهدا
بنویسم.

ساده نوشتم و گاهی سادگی خیلی قشنگ‌تره...